فهرست

[اصول/ حجیت خبر واحد 2](#_Toc159093583)

[پیشگفتار 2](#_Toc159093584)

[مقام دوم: مفهوم شرط در آیه 2](#_Toc159093585)

[قول اول 2](#_Toc159093586)

[قول دوم 3](#_Toc159093587)

[مقدمات اولیه بحث 3](#_Toc159093588)

[مقدمه اول 3](#_Toc159093589)

[معنای شرط محقق موضوع 4](#_Toc159093590)

[مقدمه دوم 4](#_Toc159093591)

[مقدمه سوم 4](#_Toc159093592)

[مقدمه چهارم 4](#_Toc159093593)

[اصل مسئله 5](#_Toc159093594)

[احتمالات در آیه شریفه 5](#_Toc159093595)

[احتمال اول 6](#_Toc159093596)

[احتمال دوم 6](#_Toc159093597)

[احتمال سوم 6](#_Toc159093598)

[فرق احتمال اول و سوم 7](#_Toc159093599)

# اصول/ حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

بحث در آیه شریفه نبأ از چند جهت مطرح بود یک مقام مفهوم وصف در آیه بود که ما با تجمیع قرائن و شواهد بعید ندانستیم که مفهومی از وصف باشد.

فرمایش آقای خویی و دیگران را کنار می‌گذاریم و می‌گوییم وصف مفهوم ندارد حتی در آن حدی که مرحوم آقای خویی می‌فرمودند ولی می‌گوییم اینجا یک مجموعه‌ای از قرائن و مناسبات حکم و موضوع وجود دارد چه در طرف شرط چه در طرف جزاء و چه آن سیره‌ها و ارتکازات که به آیه مفهوم می‌دهد و مفهوم سیره را تقریر می‌کند اگر کسی سیره را قبول داشته باشد و نداشته باشد هم می‌تواند قائل به مفهوم بشود.

شرط را هم بحث می‌کنیم و آنجا خواهیم گفت که شرط و وصف و این مجموعه را کنار هم بگذارید خیلی قریب به ذهن می‌آید که آیه یک نگاه جدی به مفهوم هم دارد.

مسیر را در وصف گذراندیم و در میان حدود هفت تقریری که وجود داشت یک تقریر از باب تجمیع شواهد و قرائن بعید ندانستیم، در همین حد.

# مقام دوم: مفهوم شرط در آیه

این هم معرکه آراء است که این آیه شریفه مفهوم دارد یا ندارد؟ از یک سو اعلام و اعاظم بزرگی هستند که می‌گویند به هیچ نحو مفهوم ندارد، مرحوم شیخ در رسائل، مرحوم نائینی، مرحوم شهید صدر، مرحوم اصفهانی و امثال ایشان، جمع کثیری نظر اول دارند که اینجا شرط مفهوم ندارد همان‌هایی که قائل‌اند جمله شرطیه مفهوم دارد اینجا می‌گویند مفهوم نیست.

این را به جمعی که اصلاً مفهوم شرط را قبول ندارد ضمیمه بکنید، مثل آقای حائری مؤسس، خود امام هم ظاهراً مفهوم شرط را قبول ندارند، آقای فاضل قبول ندارند. جمعی در اینجا قائل‌اند به اینکه مفهومی در آیه شریفه وجود ندارد مفهوم شرطی نیست.

## قول اول

اینها به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ گروهی که می‌گویند مفهوم برای شرط اصلاً قبول نداریم و گروهی که مفهوم شرط را قبول دارند ولی اینجا را مصداق مفهوم شرط نمی‌دانند بلکه شرط محقق موضوع تفسیر می‌کنند.

بنابراین جمع کثیری قائل به‌ عدم مفهوم در آیه هستند نسبت به شرطی که آمده است و اینکه آیه فقط می‌گوید فاسق، لا یعتنا بقوله، اما اینکه عادل چیست؟ کاری به آن ندارد مفهومی در آیه نیست، لعدم القول بمفهوم رأساً یا اینکه اگر هم مفهوم را قبول دارد اینجا برای شرط مفهوم قائل نیستند. به دلیل اینکه محقق موضوع می‌دانند.

البته ممکن است کسی در اینجا شبیه وصف هم احتمال بدهد بگوید حتی جای دیگر قائل به مفهوم شرط نیستیم اینجا قرینه وجود دارد که مفهوم دارد این هم محتمل است. این یک نگاه است که‌ عدم المفهوم للجملة الشرطیه فی الآیة الشریفه.

## قول دوم

این است که جمله شرطیه در اینجا مفهوم دارد و مفهوم آن مفید حجیت قول خبر عادل و خبر ثقه است، جمعی هم به این رأی دوم تمایل پیدا کرده‌اند از جمله مرحوم صاحب کفایه مقابل شیخ و لو اینکه بیانشان قوی نیست ولی در مقام نظر معتقد به مفهوم شرط در آیه شریفه شده‌اند و مرحوم آقا ضیاء عراقی هم همین‌طور. البته منتقی و اصفهانی جزء گروه اول هستند بعضی که کمتر هستند قائل به مفهوم شرط در آیه هستند.

طبعاً اینها کسانی هستند که این گروه دوم در مقام نظر می‌شود به دو گروه تقسیم بشود یکی آن‌ها که قائل‌اند به وجود مفهوم شرط و این شرط را هم محقق موضوع نمی‌دانند و قائل به شرط شده‌اند، ممکن است کسی بگوید حتی اگر شرط را علی الاطلاق قائل به مفهوم نیستند اینجا قرائنی وجود دارد که مفهوم است. برای این قائلی نمی‌دانم ولی احتمالش وجود دارد.

جالب این است که گاهی تبدل رأی در ادوار مختلف در آقایان می‌بینیم که در صدر اینها آقای خویی است، آقای خویی در یک دوره‌ای قائل به‌ عدم مفهوم بودند، (دوره اول اصولشان این‌گونه که از مصباح برمی‌آید) در دوره متأخری قائل به مفهوم شدند، بنابراین جابجایی اقوال در ادوار مختلف در بزرگانی مثل آیت‌الله خویی را شاهدیم.

همان‌طور که در تقریر داشتن مفهوم یا نداشتن مفهوم با در ادوار اصول آقایان فرق می‌بینیم، اینجا کلمات آقا سید کاظم را ببینید می‌گوید آن دوره‌ای که ما در اصول مرحوم شهید صدر بودیم این‌جور تقریر کردند برای اینکه مفهوم ندارد بعد خودشان آنجا تعلیقه‌ای دارند ولی در دوره دیگری که من نبودم ولی از تقریر بعضی آقایان دیدم جور دیگری‌ عدم مفهوم را تقریر کردند.

همه اینها نشان‌دهنده ابعاد پیچیده مسئله است و استظهار از آیه است. پس این دو رویکرد و نظر و مسلک کلی است؛ عدم المفهوم در صدر شیخ وجود دارد، مفهوم داشتن که در صدر آن مرحوم آخوند است و من تبعهما در این دو مسلک.

با توجه به اینکه گاهی یک فرد در ادوار مباحث اصولی خودش هم موضع خود را تغییر داده است از جمله مرحوم آقای خویی و به اضافه اینکه نظر تغییر نکرده است ولی تقریرها در بود و نبود مفهوم تغییر کرده است در انظار آقایان.

# مقدمات اولیه بحث

## مقدمه اول

مقدمه‌ای که اینجا باید ذکر کنیم و بعد وارد مباحث خواهیم شد این است که همه کسانی که قائل به مفهوم شرط هستند، (تقریباً یا تحقیقاً همه) این را تذکر داده‌اند که مفهوم شرط در جایی است که شرط محقق موضوع نباشد و لذا تمام قائلان به مفهوم شرط در جمله‌های شرطیه تأکید کرده‌اند این حرف ما در جایی است که شرط محقق موضوع نباشد و اگر شرط محقق موضوع شد آنجا دیگر مفهوم نیست.

### معنای شرط محقق موضوع

این است که اگر شرط نباشد دیگر فرضی برای حکم نیست، نه اینکه حکم نیست، حکم فرض نمی‌شود و شرط غیر محقق موضوع این است که این شرط اگر نباشد باز می‌تواند این حکم باشد و می‌تواند نباشد. مثال‌ها هم واضح است؛ ان رزقت ولداً فاختنه، اگر بچه نباشد مصداقی ندارد، **﴿یا وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾**[[1]](#footnote-1) اگر قرآن خوانده شد استمعوا له و انصتوا اگر قرآن خوانده نمی‌شود مصداقی برای انصتوا ندارد. بنا بر تعبیر ابتدایی که اینجا وجود دارد در همین هم بحث وجود دارد.

شرطی که محقق موضوع است همه قائل‌اند که مفهوم در آنجا نیست لذا کسی نمی‌گوید ان رزقت ولداً فاختنه مفهوم دارد وجوب یا استحباب ختنه نیست در جایی که رزقت ولداً معلوم است که نیست برای اینکه موضوع ندارد. کاری نمی‌شود کرد.

بنابراین شرط محقق موضوع را همه قبول دارند که از دایره مفهوم خارج است این از لحاظ کبروی است.

## مقدمه دوم

این است که شرط‌ها گاهی بسیط و گاهی مرکب هستند، اذاکان العالم عادلاً این جا یک شرط آمده است، عالم موضوع است، عادل شرط آن است و شرط واحد است ممکن است شرط در جاهایی متعدد باشد، اذاکان العالم عادلاً خدوماً، عالم عادل خدوم، دو قید آنجا بزند. این هم یک نوع است.

آنجا که شرط یکی باشد طبعاً مفهوم هم یکی است اذاکان العالم عادلاً مفهومش این است که اگر عالم بود ولی عادل نبود، دیگر این وجوب اکرام نیست.

اگر شرط متعدد شد و مرکب شد، آن وقت باید بشود عالمِ عادل، آن وقت مفهوم تعدد پیدا می‌کند؛ مفهوم می‌شود اگر عالم عادل خدوم نبود وجوب اکرام نیست، این دو تا مصداق پیدا می‌کند.

## مقدمه سوم

در ترکب هم گاهی دو تا شرط غیر محقق موضوع هست که ترکیباً در جایی آمده است و گاهی ترکیب از شرط محقق موضوع و غیر محقق موضوع است این هم گاهی مصداق پیدا می‌کند از جمله در این آیه بنا بر نظر متأخر آقای خویی که بعد خواهیم گفت.

## مقدمه چهارم

این است که در مواردی اینکه ما شرط را محقق موضوع یا غیر محقق موضوع بدانیم، به عبارت دیگر همین‌طور که تعبیر کردند شرط محقق موضوع؛ شرط موضوع است، قید موضوع است، یا اینکه شرط را قید موضوع ندانیم و قید حکم بدانیم این گاهی در تعابیر واضح است مثل همین مثالی که می‌زدیم اما گاهی دچار یک اجمال و ابهام هست یعنی یک نوع تحلیل باید بیاید تا معلوم بکند اینجا این قید شرط موضوع است؟ شرط حکم است؟ موضوع چیست؟ اینها دچار پیچیدگی می‌شود لذا گاهی این قید موضوع بودن و غیر قید موضوع بودن در یک عبارت واضحی بیان شده است و گاهی عبارت واضح نیست و نیاز به تحلیل دارد.

این هم یک بحث است جالب اینکه بعضی همین را دلیل گرفته‌اند که همین که می‌بینید اینجا این قدر پیچیده است، معلوم می‌شود که مفهومی در کار نیست، عرفی نیست. (این هم نیمه عوامانه با بحث برخورد کردن است، این‌قدر مسئله پیچیده است که خود پیچیدگی نشان می‌دهد که ظهوری در کار نیست.)

# اصل مسئله

تمام بحث در آیه شریفه بر این نکته کلیدی می‌چرخد که در آیه موضوع چیست؟ و شرط چیست؟ این اصل مسئله است. در آن مثال اذاکان العالم عادلاً تا از شما سؤال بکنند موضوع اصلی این قضیه چیست که مفروض الوجود گرفته شده است؟ می‌گوییم عالم موضوع است، آن وقت برای عالم احوالی متصور است؛ گفته شده است یا عادل است یا غیر عادل، اگر عادل باشد فکذا.

۱- پس در جمله اذاکان العالم عادلاً، موضوعی که در قضیه شرطیه مفروض الوجود گرفته شده است نه مفروض الموجود مشترک حملی و شرطیه، آن که در قضیه شرطیه مفروض الوجوب گرفته شده است عالم است و عادل شرط می‌شود، عالم بودن موضوع محوری شده است و عادل بودن یک قیدی است که به شکل شرط بر آن سوار شده است می‌گوید اگر این عالمی که (خود یک امر موجود مفروض است) همراه با این عدالت بشود آن وقت این حکم کذایی می‌آید. این موضوع مفروض الوجود است

۲- و یک جاهایی عبارت واضح است که موضوع این است و شرطی که ضمیمه آن شده است این است، اما یک جاهایی هم در کلام واضح نیست و کثیراً ما در کلمات عرب و جملات شرطیه مواجه با این نوع دوم می‌شویم که موضوع مفروض الوجود معلوم نیست چیست؟

# احتمالات در آیه شریفه

با توجه به این در آیه شریفه احتمالاتی وجود دارد مرحوم آقای صدر در آن دوره‌های اول فرمودند بهترین کلام، کلام آقای عراقی است، ما هم آن را بد نمی‌دانیم و از فرمایش آقای آقا ضیاء شروع می‌کنیم.

مرحوم آقا ضیاء می‌فرماید: **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا﴾**[[2]](#footnote-2) می‌خواهیم در این آیه یک موضوع مفروض الوجودی هست یا خیر؟ اگر آری چیست؟ ایشان فرموده‌اند سه تا، ممکن است بعضی احتمالات را تکثیر کنیم (پس سنگ بنا را بر فرمایش مرحوم آقای ضیاء عراقی رحمت الله علیه همان‌طور که شهید صدر در دوره‌های اول آن را مبنا قرار دادند)

مرحوم آقا ضیاء می‌فرماید سه احتمال در آیه وجود دارد؛

## احتمال اول

موضوع ذات النبأ باشد، آیه مفروض گرفته است که خبری آمده است، حالا می‌گوید النبأ اذا جاء به الفاسق فلیس بحجةٍ، این مفهوم پیدا می‌کند، عین این است که آیه این‌جور بفرماید: النبأ اذا جاء به الفاسق فحجةٌ، فرض گرفته است که نبائی در کار است مثل اینکه آنجا فرض می‌گرفت عالمی در کار است، عادل را می‌گوید اکرام بکن، اینجا هم نبائی در کار است آنجا که فاسق آن را آورد این حجت نیست، فتبیّنوا که به جای آن می‌گوییم لیست بحجة.

درست است که ظاهر آیه این‌طوری است که **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ﴾** همه اینها بعد از إنْ آمده است، مهم نیست که بعد از إنْ بیاید یا قبل إنْ بیاید، اذاکان العالم عادلاً هم عالم بعد از اذا آمده ولی معلوم است که آن موضوع مفروض الوجود است شرطی به آن پیوست زده شده است، اینجا هم آن موضوع مفروض الوجود در احتمال اولی که مرحوم آقای عراقی می‌فرماید، نبأ است، می‌گوید نبائی در کار است این نبأ اگر از فاسق آمده باشد تبین لازم دارد، حجت نیست. این مفهوم پیدا می‌کند. این احتمال اول که موضوع نبأ است **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ﴾** و بر اساس این احتمال عین اذاکان العالم عادلاً می‌شود و مفهوم هم دارد.

## احتمال دوم

این است که موضوع نبأ الفاسق باشد، نه مطلق، **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ﴾** نبأ او است، موضوع نبأ الفاسق است خبر فاسق مفروض الوجود است می‌گوید خبر فاسق اگر آمد، این احتمال هم مفهوم ندارد، خبر فاسق مفروض است و سنگ بناست، محور جمله است، نبأ الفاسق، إِنْ جَاءَ محقق موضوع است. چه وقت می‌شود گفت برو تحقیق کن؟ وقتی که بیاید، اگر نیاید دیگر نیست.

اینجا موضوع جوری گرفته شد که شرط محقق موضوع می‌شود اگر آن اولی بود، نبأ بود آن وقت جاء به الفاسق شرط می‌شد این محقق موضوع نبود؛ دو حالت دارد؛ نبأ، جاء به الفاسق، جاء به العادل دو قسم داشت یک قسم را حکم قرار می‌دهد، دیگری هم با مفهوم فهمیده می‌شود.

اما اگر نبأ الفاسق موضوع اصلی شد که شیخ هم چنین تلقی دارد، در نبأ الفاسق، شرط آن (إِنْ جَاءَ) محقق موضوع است، این اگر باشد مفهوم ندارد. این احتمال دوم که کاملاً محقق موضوع می‌شود و مفهوم در کار نیست.

## احتمال سوم

مرحوم آقا ضیاء می‌گوید این را ما می‌گوییم و الا در ذهن شریف مرحوم شیخ احتمال دوم بوده است فرموده‌اند مفهوم ندارد و در ذهن مرحوم آخوند احتمال اول بوده است، می‌گویند مفهوم دارد.

ایشان می‌فرماید ما یک احتمال سومی را هم می‌توانیم قائل بشویم و آن این است که بگوییم موضوع «النبأ المجی به» است، مجی را در موضوع می‌آورد، آنجا فاسق را آورده بود اینجا مجئ را می‌آورد. النبأ المجی به، خبری که دریافت شده است، اگر فاسق آن را آورده است تبین لازم دارد، خبر با قید دریافت شده، آورده شده، این موضوع است، می‌گوید این خبر آورده شده اگر جائی آن فاسق است تبین بکنید، اینجا باز ایشان می‌گوید مفهوم دارد.

مجی را از لحاظ استظهاری ممکن است بگوییم در آیه آمده است و باید روی آن حساب بکنیم و بخصوص برای اینکه می‌خواهد از شرط بیرون ببرد، می‌گوید این آمده است و کاری نمی‌شود کرد، چه کار کنیم؟ می‌بریم در موضوع تا نیاید در شرط که محقق موضوع بشود. این هم احتمال سوم است که ایشان می‌دهد.

بنابراین اگر توانستیم احتمال اول و سوم را بگوییم، مفهوم دارد، بگوییم موضوع مفروض الوجود خارج از دایره شرط است، نبأ است، تقسیم به فاسق و عادل می‌شود که احتمال اول بود و مفهوم دارد. احتمال سوم هم بگوییم همین‌طور است؛ بگوییم نبأ مجی به است با این قید که آن وقت جائی به آن فاسق بود این‌جور است، اگر جائی این نبأ مجی به کذا بود…

## فرق احتمال اول و سوم

این است که مجی را آنجا بما هو هو می‌گیرد، در احتمال سوم این مجئ را، آورده شدن را هم حساب می‌کند و به نبأ می‌چسباند، منتهی نتیجه در هر دو یکی است. نتیجه مفهوم داشتن می‌شود. از محقق موضوع بیرون می‌رود.

مجی را رها نمی‌کند می‌گوید هست و این در خود موضوع است نه در شرط، اما اگر احتمال دوم را بگوییم می‌شود نبأ الفاسق موضوع می‌شود، نبأ الفاسق موضوع است و إِنْ جَاءَ به شرط محقق آن است، نبأ الفاسق چه زمانی محقق می‌شود؟ وقتی که فاسق آن را بیاورد، جاء به قید آن نبأ الفاسق است.

این سه احتمالی است که ایشان مطرح کرده‌اند و مهم این است که موضوع قبل از اینکه شرط به آن بچسبد، نبأ هست یا نبأ المجی به است؟ یا موضوع نبأ الفاسق است؟ مرکب این موضوع است و این تأثیر می‌گذارد که قائل به مفهوم بشویم یا نشویم.

این فرمایش آقا ضیاء است باید دید به کدام از این جهات می‌توان تمایل بکنیم و قرینه دارد؟

1. [سوره اعراف، آيه 204.](http://lib.eshia.ir//17001/1/176/204) [↑](#footnote-ref-1)
2. [سوره حجرات، آيه 6.](http://lib.eshia.ir//17001/1/516/6) [↑](#footnote-ref-2)